شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

سال هفدهم
۲۷ خرداد ۱۴۰۵
۲ محرم ۱۴۴۸
شماره ۴۷۸۶

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۲:۳۰	غروب آفتاب ۱۸:۵۱:۱۹	اذان مغرب ۱۹:۱۲:۴۴	
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸:۲۳	اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۲۸	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۴۱	

تقویم تاریخ

۲۷ خرداد

امروز سالروز درگذشت **احمد مهدوی دامغانی**، استاد اسلام شناس مشهدی است که ۲۷خرداد ۱۴۰۱ درگذشت و در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد.

حدیث

امام حسین(ع):
چشمان هرکس که در مصیبت های ما قطره‌ای اشک بریزد، خداوند او را در بهشت جای می دهد.

احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۵۲۳

تکیه

ما پیش از آنکه محرم از راه برسد سیاه‌پوش شدیم

اسما خواجه‌زاده
نویسنده و مترجم

لباس های مشکی را از کمد بیرون می آوردیم، چادرهای عـزا را مـرتـب مـی‌کـردیـم، پرچم ها و کتیبه ها را آماده می‌گذاشتیم تا آن هـا را به سر در خانه هایمان بزنیم، پارچه های مشکی تاخورده و پونزها را مرتب می‌کردیم تا به دیوار بکوبیم. چند روز به محرم مانده کارمان همین بود و می خواستیم رسمی آشنا و قدیمی را در خانه هایمان شروع کنیم.
چای خشک و آرد و شکر و زعفران و گلاب کنار می‌گذاشتیم تا بوی چای و حلوای روضه در خانه بپیچد؛ برای خیلی از ما زن ها محرم همیشه از همین جا شروع می شد.
امسال اما وقتی به سراغ لباس های مشکی رفتیم، دیدیم که چند ماه است توی کمد نیستند و ما حواسمان نبود که پیش از آنکه محرم از راه برسد سیاه پوش شده ایم و پیش از آنکه پرچم های عزا بر سردر خانه هایمان بنشیند داغی بزرگ بر دل هایمان نشسته است. ما از ماه ها قبل، از سحرگاه آن رمضان با داغی زندگی کرده بودیم که روزهای عید و غدیر هم از خانه و دلمان بیرون نرفته و با ما به محرم رسیده بود. داغی که هر روز وسط خبرها، حرف های روزمره، سکوت های طولانی، نگاه هایی که بیشتر از همیشه روی عکس ها مکث می کردند یا خاطره هایی که یک باره وسط حرف زدن هایمان سرک می‌کشیدند همراه ما بود.
کوچه ها تغییری نکرده اند، پرچم ها همان رنگ همیشه را دارند، صدای روضه ها قرار است از همان خانه ها و تکیه ها بلند شود و استکان های چای مثل هر سال بین جمع بچرخد، اما در دل های ما محرم زودتر از همیشه فرارسیده است و همه مان قبل از وارد شدن به مجلس عزاداری، یک مجلس کوچک تر برای خودمان توی دل خودمان برپا کرده ایم.
امسال وقتی سراغ لباس های مشکی رفتیم دیدیم محرم زودتر از همیشه به خانه هایمان رسیده است؛ پیش از آنکه پرچمی بر دیوار نصب شود، پیش از آنکه نخستین مجلس برپاشود، حال و هوای محرم داخل خانه های ما جریان داشت؛ در فریادها و شعارهای تجمعات، در سکوت های آخر شب، در اشک هایی که بی خبر می آمدند. در جای خالی شهدایی که امسال میان ما نبودند! محرم از راه رسید؛ آرام و آشنا. مثل مهمانی قدیمی اما این بار که در را باز کردیم با تعجب دیدیم که از قبل در خانه نشسته است.

علمدار

آخرین نت از آوای نیایش

به یاد بهروز رضوی، هنرمند برجسته عرصه گویندگی که صدایش در مدح سالار شهیدان و حضرت ثامن الائمه(ع) ماندگار شد

محمد عنبرسوز
روزنامه نگار

آخرین چهره های برجسته نسل طلایی دوبلاژ و گویندگی ایران، به مرور، بدرود حیات می‌گویند و از میان ما می روند. بهروز رضوی، یکی از صداپیشگان برجسته ایرانی بود که خبر درگذشتش یکی از تلخ ترین رویدادهای فرهنگی این هفته را رقم زد؛ هنرمندی که بیش از شش دهه به تلاش در عرصه فرهنگ و هنر اشتغال داشت و میراث گران بهایی از خود به جای گذاشت که دکلمه های ادبی ماندگار و روایت های اثربخش و خاطره انگیزی در حوزه های تاریخ، مذهب، ادبیات عارفانه و... را شامل می شود.

اولویت گویندگی به دوبله

آنچه کارنامه هنری بهروز رضوی را از سایر هم نسلان خود متمایز می کند، اهتمام او به خوانش های ناب مبتنی بر ادبیات، با اولویت قائل شدن برای صدا و نحوه روایتگری بر هر عنصر دیگری است.
رضوی در عرصه های مختلفی، از جمله تلویزیون، رادیو، سینما، تئاتر، شبکه خانگی و...، فعالیت های پردامنه ای را انجام داده، اما عمده اثرگذاری اش مرهون خوانش ها و روایت های او از متون منتخب است.
بخش عـمـده ای از درخـشـان تـریـن اصـواتـی که از رضـوی بـه جـای مـانـده، بـه دکلمـه اشعـار کلاسیک توسط ایـن هنرمند مربوط می شود که تسلط او بر ادبیات و معانی ادبی را نمایان می‌کند.

اصوات پربسامد فرهنگ زیارت

صدای مرحوم بهروز رضوی در مستند «در این قطعه از بهشت» یکی از شاخص ترین انتخاب های عمر هنری اوست؛ اثری که سال هاست شرح فراق محبان امام هشتم(ع) از بارگاه ملکوتی امام رضا(ع) را، بالحنی منحصربه فرد، نیایش گونه و خاطره انگیز؛ روایت می کند. صدای رضوی در این مستند که بیش از دو دهه از تولید آن می‌گذرد، هنوز هم یکی از شاخصه های برجسته در فرهنگ رضوی محسوب می شود؛ خصوصا سلام دادنش به حضرت ثامن الحجج(ع).

محرم و نوای عاشورا

درگذشت بهروز رضوی در آستانه ماه محرم باعث شد که بخش های عاشورایی کارنامه او، طی روزهای اخیر، مورد توجه ویژه افکار عمومی قرار گیرد. دکلمه مشهور این هنرمند از شعر کربلایی حسین منزوی، با مطلع «این خون اصیلت به شتک ها ز غدیران»، تناسب ویژه ای با نخستین روزهای ماه محرم دارد.
علاوه بر این، در کارنامه بهروز رضوی، خوانش کتاب های مهمی از جمله «نفس المهموم» شیخ عباس قمی، «حماسه حسینی» شهید مطهری، «لهوف» سیدبن طاووس و کتاب صوتی «زندگانی امام حسین(ع)» به قلم زین العابدین رهنما دیده می شود که همگی آثاری با محوریت واقعه عاشورا هستند.

برای شنیدن کتاب صوتی «حماسه حسینی»، به قلم شهید مطهری و با صدای مرحوم رضوی؛ کد را اسکن کنید.

روایت روز حسین

در پی یار آمده بودم

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در قصر بنی مقاتل سراپرده ای بود مجلل؛ شمشیری بر درش آویخته و اسبی بر آخورش بسته. حسین(ع) سلام خدا بر او، پرسید: این ها از آن کیست؟
گفتند: عبیدا... جعفی. از اعیان کوفه و دلاوران عرب.
حـسـیـن(ع)، از خـویـشـان و هم تـبـاران عـبـیـدا... کسی را به طلبش روانه کرد. عبیدا... ایشان را گفت: من از کوفه بیرون شدم، مبادا حسین(ع) به کوفه رسد و کشته شود و من در میان کشندگانش باشم. کوفیان از خاندان برگشته اند و به فرزند زیاد پیوسته اند. من نه به موافقت ایشان سر فرود می آورم و نه به حربشان تیغ برمی‌کشم.
قاصد، سخن به حسین(ع) برد. حسین، خود برخاست و در سراپرده عبیدا... شد. عـبـیـدا... حـسـیـن(ع) را در جای نیکو نشانید و اعزاز کرد و به خدمت ایستاد. حسین(ع) گفت: کوفیان نامه ها نوشتند و رسولان فرستادند و مرا بدین جای خواندند و اکنون می شنوم که از راه برگشته اند. ای عبیدا... هرکه هرچه از خیر و شر کند، جزایش می بیند. من تو را به یاری می خوانم. اگر اجابت کنی، در روز رستخیز نزد خدا و رسولش سرافراز خواهی بود.
عبیدا... گفت: یقین دانم هرکه تو را متابعت کند فردایی نیک دارد، اما کوفیان و شامیان بی شمارند و بر تو اند و تو را یارانی اندک است و از یاری مَنَت چیزی نمی افزاید، اما مادیانی دارم نیکو که در پی هر جـانـدار که تاخته ام، مرا بدو رسانیده است و هرکه از پی ام تاخته است، گردش نیافته است؛ با شمشیری برنده که در عرب همتایش نیست. از من این ها بپذیر و معذورم بدار.
حسین(ع) برخاست و گفت: من در طلب یار آمده بودم، نه به طمع تیغ و مرکب. مرا به مالِ آنکه جان دریغ می دارد، التفاتی نیست.

روز واقعه

صبح روز دوم

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

صبح روز دوم است. مثل هـر روز بـیـدار مـی شـوم. بـه هـم ریـخـتـگـی هـای خـانـه را سـروسـامـان مـی دهـم. اسباب بازی بچه ها را جمع و جور می‌کنم. می روم سروقت غذای ظهر. ظرف های تلنبار شده را می شویم. همه چیز به نظر عادی می رسد اما انگار هیچ چیز روبه راه نیست. من از ۱۳۸۶ سال قبل می توانم صدای پای اسب ها را بشنوم؛ حتی از میان هیاهوی زندگی شهری و بوق ماشین های توی خیابان و زیرصدای برنامه های تلویزیونی. هیچ چیزی نمی تواند حواسم را از صدای زنگ زنگوله برنجی شترها پرت کند. من می توانم گرمای نفس اسب های خسته را احساس کنم. می توانم صدای کوبیده شدن میخ چادرها را به زمین داغ کربلا بشنوم. از اینجا که منم، همه چیز برابر چشمانم در جریان است. همین طور که بچه هایم را از خواب بیدار می‌کنم، می توانم کودکان کاروان را ببینم که یکی یکی از ناقه شترها پایین می آیند و به طرف چادرهای بالای تل حرکت می‌کنند. روز از نیمه گذشت. آفتاب دارد بی حوصله پایین می آید. باد از لای نخل ها می‌گذرد و چادر خیمه را نوازش می‌کند. بچه هایم اینجا به خواب عصرانه فرو رفته اند. خانه آرام آرام آرام است. حالا می شود به وضوح صدای مردی را شنید که رو به اهالی حرم از زمین زیر پایشان می‌گوید: «هَذا مَوْضِعُ کَرْبِ هاهُنا مُناخُ رِکابِنا وَ مَحَطُّ رِحالِنا وَ مَقْتَلُ رِجالِنا وَ مَسْفَکُ دِمائِنا بِهذا حَدَّثَنی جَدّی رَسُولُ الله(ص)»؛ «اینجا محل غم و بلا است، اینجا خوابگاه مرکب های ماست، محل فرود آوردن بارها و توشه های ماست، اینجا قتلگاه مردان ما و محل ریختن خون های ماست، جدم رسول خدا(ص) این گونه به من خبر داده است.»
بچه هایم کم کم بیدار می شوند. سکوت خانه می شکند. دوباره صدای هیاهو بلند می شود. حالا می شود از آن طرف، لشکر سرخ پوشی را دید که درست مقابل کـاروان حسین، چـادرهـایش را علم می‌کند و کمی بعد، صدای تیز کردن شمشیرها به گوش می رسد. توی دلم آشوب می شود. نگاه به بچه ها می‌کنم. انگار آب از آب تکان نخورده است. لبخند می زنم. عین آدم هایی که روایت یک حادثه وحشتناک را توی سینه خود مثل رازی مگو به این طرف و آن طـرف می‌کشانند. شانه هایم سنگینی می‌کند. نفس می لرزد. این تازه هنوز اول ماجراست.

چکامه

دریا به طلب از برهوت تو گذشت..... یک قافله نعره در سکوت تو گذشت
آن روز اگرچه تشنه بودی اما..... صد رشته قنات در قنوت تو گذشت

سید حسن حسینی

قاب طلا

اینجا روضه سید الشهدا(ع) است

حمید سلطان آبادیان
عکاس و نویسنده

مـادرجـان کـه مـرد، خانه قدیمی اش خالی و تنها ماند. شاخه های درخت انار توی حیاط، از بالای در سرک می‌کشیدند و انـگـار منتظر بـازگشت مـادرجـان بودند. صبح های زود، گنجشک ها پشت پنجره جمع می شدند و کـوچـه را روی سـرشـان می‌گذاشتند تا مادرجان پنجره را باز کند و برایشان خرده نان بریزد. تا وقتی که او زنده بود، این خانه کوچک بروبیایی داشت.
در این خانه هیچ وقت بسته نمی شد و به روی همه همسایه ها و اهالی محل باز بود. هرکسی توی محله مشکلی برایش پیش می آمد یا گرهی در کارش می افتاد به خانه مادرجان سر می زد و از او کمک می خواست. پنجشنبه های هر هفته، همه بچه ها و نوه ها و نتیجه ها برای ناهار به خانه او می آمدند و دورهم جمع می شدند.
مادرجان توی حیاط می ایستاد و قد و بالای بچه هایش را تماشا می کرد و قربان و صدقه شان می رفت. به پسرها و تنها دخترش می‌گفت: هرروز بیاین اینجا، از هم جدا نباشین ننه، درِ این خانه همیشه بازه. برکتی که توی این خانه هست تمومی نداره، این برکت از روضه های سیدالشهدا(ع) است.
هرسال اول ماه محرم که می رسید، حال و هوای مادرجان عوض می شد. انگار همیشه منتظر همین روزها بود. پرچمِ سیاهی را که خودش از کربلا آورده بود بر سردرِ خانه نصب می‌کرد. هرروز توی خانه مراسم روضه برگزار می شد. بچه هایش هم هرروز می آمدند. خودش با آن قد خمیده و نحیف دم در می ایستاد و با آن صدای دوست داشتنی و مهربانش همه را به داخل دعوت می‌کرد: بفرمایید ننه جان، خوش آمدید، روضه سیدالشهداست، بفرمایید.
مهمان ها که داخل خانه می شدند خودش یکی یکی کفش های دم در را جفت می‌کرد. زن های همسایه توی حیاط جمع می شدند و غذای نذری را آماده می‌کردند. مادرجان اصرار داشت که همه چیز ساده برگزار شود و همیشه هم همین طور بود.

***

مادرجان قبل از رفتنش وصیت کرده بود: برکت این خانه فراموشتان نشود، تا هستید برای روضه های ماه محرم درِ این خانه را باز نگه دارید. خودتان دورهم جمع شوید و یادی هم از من و پدرتان بکنید. یادتان باشد، هرچه داریم از لطف آقامان سیدالشهداست.
بچه ها وصیت مادر را بر دیده گذاشتند. درِ خانه باز ماند. اولین محرم که رسید، همه خانواده دوباره دورهم جمع شدند. خانه مادرجان دوباره شلوغ شد. بچه ها همان پرچم همیشگی را بر سردرِ خانه نصب کردند. همسایه ها و مهمان ها یکی یکی آمدند، هرکسی از راه می رسید صدایش بلند می شد که: خداوند پدر و مادرتان را بیامرزد، خدا رحمت کند مادرجان را، نور به قبرشان ببارد. هرکسی یادی از او می‌کرد و خاطره ای از او می‌گفت. انگار دوباره مادرجان زنده شده بود و زیر درخت انار ایستاده بود. انگار هنوز صدای مهربان مادرجان توی حیاط می پیچید که: بفرمایید ننه جان، خوش آمدید، روضه ی سیدالشهداست، بفرمایید.

عکس: بانو صادق منش.